

طبیعتی منحصر به ایران اما ناشناخته سهم ایران از جنگل‌های حرای دنیا چقدر است؟

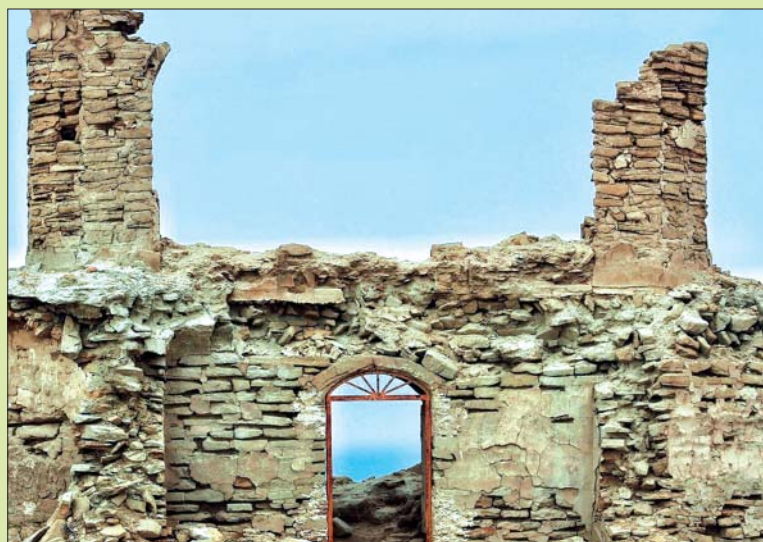


وحیدزاده در این کتاب به طبیعت دست نخورده و جاذبه‌های طبیعی این منطقه نیز اشاراتی دارد. او در روایتش از کنار پدیده‌ها بی‌تفاوت عبور نکرده و سعی دارد آنها را با طنین کلمات به خواننده خود نشان دهد: «در بین شاخه‌های از آب درآمده درختان حرا به راه می‌افتیم. راهنمای محلی که هم‌قایی ما شده، توضیحاتی درباره این درختان و ویژگی‌های اقلیمی جنگل‌های حرا می‌دهد. به گفته او این درخت تنها گونه گیاهی قابل زیست در آب‌های شور است که اتفاقاً کار شیرین کردن آب را نیز انجام می‌دهد. ریشه‌هایی هوازی دارد که در هنگام جزر بیرون از سطح آب قرار می‌گیرد. در واقع ریشه‌های این درختان در اثر جزر و مد مداوم، کارکردی دوگانه یافته و در نیمی از زمان، نقش ساقه را ایفا می‌کند. نام علمی این درختان به نام ابوعلی سینا ثبت شده است. مردم محلی از برگ‌های این گیاه به جای یونجه دام‌های خود استفاده می‌کنند. در مصر و عربستان هم جنگل حرا یافت می‌شود اما ایران بیشترین سهم را از این گنجینه‌های طبیعی سبز و بی‌همتا دارد. گویا فقط در جاسک، ۱۶ جنگل حرا وجود دارد.»



طنز و کنایه در سفر مذاکره رئیس‌علی دلواری با پرتغالی‌ها

طنز آمیز بودن و گاهی نیز کنایه بودن متن، نکته‌ای است که در سراسر «ماهی خوران» به چشم می‌آید. نویسنده تلاش کرده در حالی که مشاهدات خود را از یک جغرافیا بازگو می‌کند، این لحن را در نثرش دخیل کند تا صمیمیت روایت بالا برود و با متن خشک و سخت روبه‌رو نباشیم: «تا کنارک راه بسیاری مانده است که در دل بیابان می‌رانیم. گله‌های شتر و تپه‌های آهکی قوت غالب دیدگان مان است. ناخدا می‌گوید شاید به قلعه پرتغالی‌ها نرسیم. حدس ناخدا درست است. اتوبوس در حالی روبه‌روی قلعه می‌ایستد که هوا کاملاً تاریک شده است. به‌رغم تاریکی، برخی بر تماشای قلعه اصرار می‌کنند. یکی از بچه‌ها از داستان در دست نوشتارش می‌گوید که موقعیت اتفاقاتش در هزارتوی یکی از همین قلعه‌هاست.»



نظر نهایی جمع اما بر رفتن است. از دور سلامی می‌دهیم و دل‌ها را روانه این اولین بنای یادبود تطاول و درازدستی استعمارگران غربی می‌کنیم. دل‌مان به حال پرتغالی‌های مظلومی که با خشونت همل‌ها و رئیس‌علی‌ها از این خاک بیرون رانده شده‌اند می‌سوزد و گوشه چشم‌های‌مان را نم‌اشکی تر می‌کند. برای فرصت مذاکره‌ای که از روی تعصب و خشکی به آنها داده نشد، تاسف می‌خوریم و دست آخر دل از این بنای عبرت‌انگیزی که اشتباهی افتاده است در حیات خانه ما می‌کنیم.»

چرا راه دور برویم؟ لیسبون ایران

چیزی که به چشم‌مان می‌آید بادبادک‌هایی است که در آسمان ساحل در حال رقص‌اند. به گمانم این ششمین ساحلی است که در این سفر دیده‌ایم. جالب آن است که تاکنون هیچ‌یک شبیه دیگری نبوده است؛ برخلاف تجربه‌ای که از ساحل خزر دارم. یکی صخره‌ای و یکی ماسه‌ای. یکی تراسی و یک هم‌سطح. یکی مملو از صدف و دیگری مامن خرچنگ. حتی نوع صدف‌هایی که در هر یک یافت می‌شود با دیگری متفاوت است... تا به خود می‌آییم چند ده متر در دریا پیش رفته‌ایم. با لباس.

شیب عمیق شدن این ساحل از کنارک تندتر است. آب اینجا تا زیر گردن مان آمده. عمان از خزر تمیز تر است؛ شرتر هم. خورشید سر فرو رفتن دارد. رنگ افق به سرخی می‌زند. اندک اندک رو

شاید باور کردنی نباشد ولی این روایت واقعی است: «سیریکی‌ها شهرشان را یکی از زیباترین شهرهای ساحلی جهان می‌دانند و به استناد نظر گردشگران معتقدند از جهت زیبایی طبیعت و زاویه طلوع خورشید، این شهر را فقط می‌توان با لیسبون پرتغال مقایسه کرد.»

اینجا ایران است با این همه تنوع
شنا با لباس وسط دریای عمان

وحیدزاده در این کتاب در هر صفحه تصویری از ایران را به نمایش می‌گذارد و خواننده را شگفت‌زده می‌کند. شگفتی ناشی از این که ایران چنین مناظری دارد و خوب است قبل از تهیه بلیت تورهای کشورهای همسایه سری به کشور خودمان بزنیم: «تا ساحل راه زیادی نداریم. وقتی می‌رسیم اولین



دریا دامن گسترده است. به نظرم می‌رسد باور مردم سیریک در خصوص شهرشان را باید جدی بگیریم.»

به ساحل می‌کنیم. بادبادک‌ها هنوز در آسمان قیقاج می‌روند. وقتی پا به ماسه‌های ساحل می‌گذاریم غروب خورشید در زیباترین شکل خود بر پهنه